

[معنای ذُرة 1](#_Toc96382128)

[روایت‌های عدم وجوب زکات مال التجاره 2](#_Toc96382129)

[روایت اول: خرید و فروش کنیز 2](#_Toc96382130)

[روایت دوم: مضمره یا مقطوعه محمد بن مسلم 2](#_Toc96382131)

[روایت سوم: زکات مال التجاره در صورت نقصان از رأس المال 4](#_Toc96382132)

[روایت چهارم: زکات مال التجاره در صورت نقصان و عدم نقصان 5](#_Toc96382133)

[روایت پنجم: وجوب زکات در مال التجاره در فرضی که بیشتر از رأس المال باشد 5](#_Toc96382134)

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در زکات مال التجاره بود. در جلسه گذشته، روایت‌های نفی زکات در غیر از اصناف ثمانیه بیان شد. دلالت این روایات بر عدم وجوب زکات مال التجاره بررسی گشت. در این جلسه روایت‌های باب عدم وجوب زکات مال التجاره بیان و بررسی می‌شوند.

# معنای ذُرة

در جلسه گذشته ذیل روایتی سؤال از معنای «ذرّة» و شمولش نسبت به ذرت‌های الان شد. بعد از آن معلوم شد که این کلمه با راء مشدد نیست و «ذُرَة» می‌باشد. این کلمه در کتاب العین[[1]](#footnote-1) و لسان العرب[[2]](#footnote-2) ذیل ماده «ذرو» بیان شده است که اصلش «ذری» یا «ذرو» بوده است: «حب معروف یقال له ارزن». در مقدمة الادب[[3]](#footnote-3)، زمخشری آن را با «دُخن» مرادف دانسته است.

سه دانه (حب) شبیه هم هستند و بحث‌هایی مطرح شده است که مترادف می‌باشند یا معانی متفاوتی دارند: «جاوَرْس»، «دُخن» و «ذُرة». در کتاب مخصص ابن سیده[[4]](#footnote-4) و کتاب الماء[[5]](#footnote-5) بحث‌هایی مطرح شده است که تفاوت این سه در چیست. ظاهرا از استعمالات استفاده می‌شود که «ذرة» و «دخن» معنای متفاوتی دارند بر خلاف نظر زمخشری در مقدمة الادب. در روایات هم هر دو در کنار هم ذکر شده‌اند و در بعضی متون با فاصله از هم ذکر شده‌اند در نقلیات شیعه و سنی.

# روایت‌های عدم وجوب زکات مال التجاره

[در جلسه گذشته برای روشن شدن زکات مال التجاره، احادیث نفی زکات در غیر اصناف ثمانیه بیان شد. در ادامه روایت‌های دال بر عدم وجوب زکات مال التجاره بررسی می‌شوند. این روایت‌ها در کتاب جامع احادیث الشیعة، «باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة الا انه تستحب فیه اذا امسکه سنة بعد ما یربح فیه شیئاً او یجد رأسه ماله» نقل شده‌اند.]

## روایت اول: خرید و فروش کنیز

این روایت از اسحاق بن عمار است و روایت‌هایش را صحیحه می‌دانیم. این روایت دو سند دارد. در سند تهذیب، غیر از اسحاق بن عمار، بقیه سند بحثی ندارد:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ع الرَّجُلُ يَشْتَرِي الْوَصِيفَةَ يُثْبِتُهَا عِنْدَهُ لِتَزِيدَ وَ هُوَ يُرِيدُ بَيْعَهَا أَ عَلَى ثَمَنِهَا زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَبِيعَهَا قُلْتُ فَإِنْ بَاعَهَا أَ يُزَكِّي ثَمَنَهَا قَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ هُوَ فِي يَدِهِ[[6]](#footnote-6).

شخصی کنیزی را می‌خرد و نگه می‌دارد تا قیمتش بالا برود و پس از آن بفروشد. باید توجه داشت که موضوع این روایت شخصی است که کنیز را به وسیله بیع به دست آورده است. فقهاء شرایطی در مورد مال التجاره بیان کرده‌اند از جمله آنکه باید با شراء به دست آورده باشد و به قصد زیادی قیمت نگه داشته باشد. این روایت همان مال التجاره‌ای که فقهاء قبول دارند را بیان می‌کند.

سؤال سائل در این روایت از آن است که اگر کنیز را بفروشد، زکات دارد یا نه. امام علیه السلام قبل از آن نکته دیگری را پاسخ داده‌اند که خود کنیز تا قبل از فروش، زکات ندارد. سائل دوباره سؤالش را تکرار می‌کند: «فإن باعها أیزکی ثمنها». امام علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند: «لا حتی یحول علیه الحول وهو فی یده».

ظاهرا مراد از ثمن در این روایت، نقدین است. چون خصوصیت خاصی ندارد که با غیر نقدین معامله کرده باشند.

از این روایت هم نفیِ زکات در مال التجاره صریحا استفاده می‌شود.

## روایت دوم: مضمره یا مقطوعه محمد بن مسلم

پنجمین روایت این باب چنین نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ عَمِلْتَ بِهِ فَعَلَيْكَ فِيهِ الزَّكَاةُ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْل‏.

قَالَ يُونُسُ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ كُلُّ مَا عُمِلَ لِلتِّجَارَةِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ غَيْرِهِ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ[[7]](#footnote-7).

این روایت ابهامی دارد و مشخص نیست عبارت «انه قال» به معنای آن است که محمد بن مسلم جمله بعد را گفته است یا معصوم علیه السلام. اصطلاحا روایت یا مضمره است یا مقطوعه. به نظر ما مضمرات حجت هستند[[8]](#footnote-8) ولی مقطوعه‌ها حجت نمی‌باشند.

ذیل این حدیث، تفسیری از یونس ذکر شده است. به نظر می‌رسد تفسیر یونس دو نکته دربردارد. یکی آنکه کلمه «عَملتَ به» را می‌خواهد معنا کند. «عملتَ» صیغه ماضی است و یعنی هر چیزی که قبلا با آن کار کرده باشد.

نکته دیگر در تفسیر یونس در ذیل روایت آن است که خود عمل را می‌خواهد معنا کند. یونس می خواهد بگوید مراد از عمل، کار کردن با مال نیست بلکه مراد از آن، تجارت است. بحثی قبلا داشتیم که «عملتَ» وقتی در مقابل «اتّجرتَ» باشد معنای عام دارد. یعنی هر چیزی که با آن کار بشود تا به سود برسد. به عبارت دیگر یعنی کار کردن با هر چیزی به قصد تحصیل ربح چه به آن تجارت بگویند چه تجارت نگویند. مثل آنکه اجاره دادن خانه را تجارت نمی‌دانند ولی با آن خانه کار شده است و زمینه تحصیل سود شده است. روشن‌تر از آن محصولاتی هستند که کشت می‌شوند برای آنکه به سود برسد. به کشت محصولات، تجارت اطلاق نمی‌شود؛ ولی ممکن است اجاره خانه را به اعتبار آنکه عقد معامله‌ای دارد، تجارت به معنای عام بشمرند.

کلمه «عمل» گاهی اوقات به معنای عام به کار می‌رود و گاهی اوقات به معنای تجارت. یونس می‌خواهد بگوید مراد از عمل در اینجا به معنای تجارت است نه عمل به معنای مطلق. بنابراین بذری که کاشته می‌شود، خودِ آن بذر متعلق زکات نیست. هیچ کس قائل به آن نیست و حتی در اصناف ثمانیه هم خود بذر، متعلق زکات نیست. محصولش اگر از اصناف ثمانیه باشد و به حد نصاب برسد متعلق زکات است؛ ولی خود بذر، زکاتی ندارد.

همچنین تفسیر یونس ممکن است ناظر به آن باشد که چیزی در معرض تجارت قرار گرفته است زکات دارد و لازم نیست بالفعل عمل با آن شده باشد. چیزی که برای تجارت وضع شده باشد (وضع للتجارة) و یک سال بر آن گذشته باشد و در آن سال با آن تجارت نشود. کالایی که یک سال نگه داشته شود تا قیمتش زیاد بشود. «عملتَ به» یعنی در معرض سودآوری قرار گرفته است نه آنکه بالفعل با آن تجارت شده باشد[[9]](#footnote-9).

علی ای حال چون این روایت مردد است بین مضمر و موقوفه بودن، حجت نمی‌باشد مگر آنکه قرینه‌ای بر مضمر بودنش اقامه شود[[10]](#footnote-10). البته مضمونش مکرر است و مهم نیست این روایت حجت باشد یا نباشد.

## روایت سوم: زکات مال التجاره در صورت نقصان از رأس المال

از مجموع روایات استفاده می‌شود موضوعی که زکات واجب یا مستحب دارد، شخصی است که مالش را نگه داشته باشد به قصد آنکه مالش زیاد بشود یا لااقل مالش به همان قیمت رأس المال فروش برود. ولی اگر علت نگه داری مالش آن بوده است که قیمتش کم شده است و رأس المال را هم به او نمی‌دادند، زکات مستحبی هم ندارد. پس یکی از شرایط زکات مستحبی آن است که در کل سال قیمتش کمتر از رأس المال نشده باشد. روایات این سه صورت را بیان کرده‌اند:

1. گاهی اوقات در طول سال به اندازه رأس المال در مقابل مالش می‌دهند.
2. برخی موارد در طول سال بیشتر از رأس المال در مقابل مالش می‌دهند ولی باز هم نگه می‌دارد تا باز هم سود بیشتری کسب کند.
3. در بعضی موارد هم کمتر از رأس المال، متاعش را می‌خرند.

روایت ششم این باب، صورتی را بیان می‌کند که رأس المال را در مقابل مالش نمی‌دهند:

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ سِنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْمَتَاعُ لَا أُصِيبُ بِهِ رَأْسَ الْمَالِ عَلَيَّ فِيهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ أُمْسِكُهُ‏ سَنَتَيْنِ‏ ثُمَّ أَبِيعُهُ مَا ذَا عَلَيَّ قَالَ سَنَةً وَاحِدَةً[[11]](#footnote-11).

از تعبیر «سنة واحدة» در این روایت معمولا چنین برداشت شده است که پس از فروش مالش به مقدار یک سال باید زکات بدهد.

ولی احتمال دارد به آن معنا باشد که بعد از فروش، یک سالش شروع می‌شود و قبل از آن محاسبه نمی‌شود. به عبارتی نمی‌خواهد نسبت به چیزی که فروخته شده است، سال را نفی کند. بنابراین از الان سالش شروع می‌شود و باید یک سال بر ثمن بگذرد تا زکات به آن تعلق بگیرد.

این اختلاف در فتوای علماء هم مطرح شده است. بعضی «سنة واحدة» را چنین معنا کرده‌اند که به محض فروشِ آن کالا، زکات یک سالش را باید بدهد و لازم نیست یک سال بر ثمنش بگذرد.

در خمس هم اختلاف اقوالی در این زمینه وجود دارد. مثل آنکه کسی مالی داشته است و مؤونه‌اش بوده است. بعد از مدتی از مؤونه خارج می‌شود. سه فتوای معروف وجود دارد:

1. مرحوم امام (رحمة الله علیه): به محض فروش، خمس به آن تعلق می‌گیرد به شرط آنکه بر آن شیء در زمانی که مؤونه بوده است یک سال گذشته باشد.
2. مرحوم خویی (رحمة الله علیه): اصلا خمس ندارد ولو بر این پول، سال بگذرد.
3. مرحوم اراکی (رحمة الله علیه) و آیت الله والد (حفظه الله): بعد از فروش کالا باید بر آن پول، یک سال بگذرد.

ممکن است این روایت محل بحث، ناظر به فتوای اخیر باشد. البته عبارت این روایت چندان روشن نیست. شبیه این تعبیر در روایت‌های دیگر نیز وارد شده است که باید با توجه به مجموع آن‌ها، معنا بشود.

## روایت چهارم: زکات مال التجاره در صورت نقصان و عدم نقصان

روایت دیگر در تهذیب[[12]](#footnote-12)، استبصار[[13]](#footnote-13) و کافی[[14]](#footnote-14) نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى‏ مَتَاعاً وَ كَسَدَ عَلَيْهِ وَ قَدْ كَانَ زَكَّى مَالَهُ قَبْلَ أَنْ يَشْتَرِيَ الْمَتَاعَ مَتَى يُزَكِّيهِ فَقَالَ:

إِنْ كَانَ أَمْسَكَ مَتَاعَهُ يَبْتَغِي بِهِ رَأْسَ مَالِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ كَانَ حَبَسَهُ بَعْدَ مَا يَجِدُ رَأْسَ مَالِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ بَعْدَ مَا أَمْسَكَهُ بَعْدَ رَأْسِ الْمَالِ.

قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُوضَعُ عِنْدَهُ الْأَمْوَالُ يَعْمَلُ بِهَا فَقَالَ إِذَا حَالَ الْحَوْلُ فَلْيُزَكِّهَا[[15]](#footnote-15).

از این روایت استفاده می‌شود که زکات مال التجاره واجب است. در ذیل روایت، راوی از شخصی سؤال می‌پرسد که مالْ نزدش می‌گذارند تا با آن کار کند. کار کردن با مالی ممکن است چند شکل داشته باشد. یکی آنکه برای صاحب مال کار بکند و اجرت تجارت دریافت کند. دیگر آنکه به نحو مضاربه تجارت می‌کند. عبارت «یعمل بها» در این روایت شامل همه این موارد می‌شود.

نکته دیگری که از این روایت استفاده می‌شود آن است که به غیر مالک حق ادای زکات داده‌اند: «اذا حال الحول فلیزکها». مال برای مالکین است ولی به شخصی که با آن کار می‌کند گفته‌اند باید زکاتش را بدهد؛ چه زکات واجب و چه زکات مستحب.

روایت بعدی در جامع احادیث الشیعة از دعائم است که معتبر نیست. تعبیر فقه الرضا و مقنع هم متن فقهی هستند و روایت تلقی نمی‌شوند.

## روایت پنجم: وجوب زکات در مال التجاره در فرضی که بیشتر از رأس المال باشد

روایت دیگر از کافی[[16]](#footnote-16) نقل شده است که فرمودند:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُكِيمٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الزَّكَاةِ فَقَالَ:

مَا كَانَ‏ مِنْ‏ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا فَضْلٌ لَيْسَ يَمْنَعُكَ مِنْ بَيْعِهَا إِلَّا لِتَزْدَادَ فَضْلًا عَلَى فَضْلِكَ فَزَكِّهِ وَ مَا كَانَتْ مِنْ تِجَارَةٍ فِي يَدِكَ فِيهَا نُقْصَانٌ فَذَلِكَ شَيْ‏ءٌ آخَرُ[[17]](#footnote-17).

تعبیر «ما کان من تجارة» به معنای مال التجاره می‌باشد. مال التجاره در این فرض به قیمت بیشتر فروش می‌رود ولی مالکش در پی سود بیشتری است. این مال التجاره را فرموده‌اند زکات دارد. صورتی که به مساوی معامله می‌شود را متعرض نشده‌اند.

1. . الذُّرَةُ: حب، الواحدة ذُرَةٌ أي أرزن‏. کتاب العین، ج ۸، ص ۱۹۴. [↑](#footnote-ref-1)
2. . الذُّرَةُ: ضربٌ من الحَبِّ معروف، أَصلُه ذُرَوٌ أَو ذُرَيٌ، و الهاءُ عِوَض، يقال للواحِدَة ذُرَةٌ، و الجَماعة ذُرَةٌ، و يقال‏ له‏ أَرْزَن. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۸۴. [↑](#footnote-ref-2)
3. . مقدمه الادب، موسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران‏، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۴. [↑](#footnote-ref-3)
4. . المخصص، ج‏11، ص 63. [↑](#footnote-ref-4)
5. . كتاب الماء، ج‏2، ص 448. [↑](#footnote-ref-5)
6. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص ۶۹. جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۵، باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة، حدیث چهارم. [↑](#footnote-ref-6)
7. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 528. جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۵، باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة، حدیث پنجم. [↑](#footnote-ref-7)
8. . مضمره از هرکس باشد حجت است چه از اجلاء و چه از غیر ایشان. اعتبارش به جهت اضمار اجلاء نیست و نکته دیگری دارد. آقای محفوظی مقاله فرق بین مضمرات و موقوفات را نوشتند و در مجله تا اجتهاد هم چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. . کلمه «عمل» با لام متعدی نمی‌شود. در اینجا تضمین فعل دیگری دارد. کلمه «اعداد» در «عمل» تضمین شده است تا بتواند با لام متعدی بشود. در واقع «عمل للتجارة» به معنای «عمل بالاعداد للتجارة» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سؤال: وقتی یونس که در طریق روایت است به تفسیر روایت می‌پردازد، مؤید مضمره بودن روایت خواهد بود.

    جواب: چنین نیست. ممکن است عبارت محمد بن مسلم باشد ولی عبارتی که از روایات برگرفته شده است شبیه فقه مأثور. در اینکه اصل این جملات، روایت است تردیدی نیست. ولی معلوم نیست عبارت روایت است یا عبارت محمد بن مسلم بر اساس روایت. اگر روایت محمد بن مسلم باشد بر اساس روایت باید مطمئن باشیم لفظ را تغییر نداده است و اجتهاد خودش را در آن دخالت نداده است. البته ممکن است کسی نسبت موقوفات چنین اطمینانی داشته باشد و حجت بداند. ما نسبت به موقوفات در جایی که احتمال بدهیم برداشت راوی در به کار بردن تعبیر دخالت داشته باشد، می‌گوییم حجت نیست. برداشت راوی از روایت باشد نه خود روایت. [↑](#footnote-ref-10)
11. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص ۶۹. جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۵، باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة، حدیث ششم. [↑](#footnote-ref-11)
12. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص 68. [↑](#footnote-ref-12)
13. . الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج‏2، ص ۱۰. [↑](#footnote-ref-13)
14. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص 528. [↑](#footnote-ref-14)
15. . جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۵، باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة، حدیث هفتم. [↑](#footnote-ref-15)
16. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص 529. [↑](#footnote-ref-16)
17. . جامع احادیث الشیعة، ج ۹، ص ۹۵، باب عدم وجوب الزکوة فی مال التجارة، حدیث دهم. [↑](#footnote-ref-17)